

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: سرگنی مدودف (Sergei MEDVEDEV)

برگردان: ا. م. شیری

۲۴ فیروزی ۲۰۲۴

بدون آن‌ها تاریخ جهان به گونه دیگری رقم می‌خورد



به مناسبت صد سالگی گئورک وارطانیان، امیر، هانری...

گئورک آندریویچ وارطانیان (Gevork Andreevich Vartanyan)، افسر افسانه‌ای اطلاعات شوروی صد ساله شد. فعالیت‌های مخفیانه او به مدت ۴۵ سال متمادی - در ده‌ها کشور و در قاره‌های مختلف - ادامه یافت. به گفته همکاران، آنچه وارطانیان انجام داد، «به قدری متنوع و جامع است که هرگز از طبقه‌بندی خارج نخواهد شد».

گئورک وارطانیان، افسر اطلاعات مخفی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در ۱۷ فیروزی ۱۹۲۴ در شهر راستوف روی دُن، خیابان براتسکی [برادری]، خانه شماره ۸۱ دیده به جهان گشود. ولادیمیر پوتین، یکی دیگر از افسران اطلاعاتی، روزی در مورد وارطانیان و همسرش گوهر گفت: «بدون آن‌ها، تاریخ جهان ما می‌توانست به گونه دیگری رقم بخورد».

نام شهروند افتخاری روستوف-روی-دُن، گئورک وارطانیان تنها در سال ۲۰۰۰ از حالت طبقه‌بندی خارج شد. بخش اعظم زندگی او در پشت پرده مخفی‌کاری باقی ماند. اما حتی هر آن قدر که ما می‌دانیم، شگفت‌انگیز است و توضیح می‌دهد که چرا یک بومی روستوف تنها یکی از مبارزان «جبهه نامرئی» است که عنوان قهرمان اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را در طول زندگی خود و در زمان صلح دریافت کرد.

در سال ۱۹۴۳، اطلاعات المان تدارک دیده بود که ستالین، روزولت و چرچیل را هنگام کنفرانس تهران در نومبر همان سال ترور کند. واضح است که قتل رهبران سه کشور بزرگ می‌توانست کل مسیر جنگ جهانی دوم را تغییر دهد. اما توطئه المان کشف شد...

در سال ۱۹۸۰، فلمسازان شوروی تصمیم گرفتند در این باره یک فلم هیجان‌انگیز جاسوسی به نام «تهران ۴۳» بسازند. ایگور کاستالوفسکی، ستاره وطنی برای ایفای نقش اصلی و آلن دلون، ستاره فرانسوی برای بازی در نقش مکمل دعوت شدند.

اما اطلاعات فلم‌نام‌نویسان زیاد نبود. یک مقاله در روزنامه پراودا: «لندن، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳ (TASS) و روزولت، رئیس جمهور امریکا گفت که او در سفارت روسیه در تهران اقامت دارد، نه در سفارت امریکا. زیرا، ستالین از توطئه المان اطلاع یافته است...».

در نوبه دوم، یک مصاحبه که با خرابکار معروف، اسکورزنی، رئیس سابق سازمان مخفی اس اس انجام شده بود. اتو اسکورزینی در سال ۱۹۶۴، در مادرید طی مصاحبه با روزنامه‌نگاری از روزنامه اکسپرس پاریس گفت: «از میان تمام داستان‌هایی که درباره من گفته می‌شود، مضحک‌ترین آن‌ها داستان‌هایی هستند که توسط مؤرخان نوشته شده است. آن‌ها ادعا می‌کنند که قرار بود من با تیم روزولت را در کنفرانس یالتا ببرایم. این ادعا مزخرف است. در واقع، هیتلر به من دستور داده بود در کنفرانس قبلی - در کنفرانس تهران روزولت را ببرایم.»

به طور کلی، همه قضیه این است. هیچ جزئیاتی در مورد خود عملیات گزارش نشده است. برای نویسندگان سؤال مطرح شد: «چگونه ممکن بود چنین اقدامی صورت گیرد؟ و آن‌ها حساب کرده بودند که ورود به سفارت در تهران با استفاده از «طناب» - از طریق کانال‌های تجهیزات آبرسانی امکان‌پذیر است. درست حدس زده بودند.

در زمان فلمبرداری، بازیگر، کاستالوفسکی ۳۲ سال داشت. به این معنی بود که افسر اطلاعات اتحاد شوروی در فلم یک فرد بالغ و کارکشته است. اما نویسندگان در این مورد اشتباه کردند. از کجا می‌توانستند بدانند که گئورک وارطانیان، شخصیت اصلی این داستان، در آن زمان تنها ۱۹ سال سن داشت؟

«سوار نظام سبک»^(۱)

پس واقعیت در تهران در سال ۴۳ چگونه بود؟ و آن پسر اهل راستوف در آنجا چه می‌کرد؟ - خود گئورک وارطانیان می‌گوید که مادر من از خانواده بسیار ثروتمند راستوف- برادران مارتیروسوف، صاحبان فروشگاه‌های شراب و مواد غذایی بود. پدرم قبل از انقلاب نزد آن‌ها کار می‌کرد. عاشق مادرم می‌شود و با هم ازدواج می‌کنند. پدرم دوباره روی پای خود می‌ایستد. و تحت حکومت شوروی، به عنوان مدیر یک کارخانه روغن در روستای استپنوی در نزدیکی راستوف منصوب می‌شود. او چندین سال در آنجا در مقام مدیر فعالیت می‌کند.

در سال ۱۹۳۰ (به دستور اطلاعات خارجی شوروی)، پدر قهرمان ما، آندری واسیلیویچ وارطانیان، با خانواده خود به ایران سفر می‌کند. طبق مدارک، وی شهروند ایران است. در تهران صاحب یک کارخانه شکلات‌سازی می‌شود. معلوم است که آندری وارطانیان پنج یا شش بار دستگیر شد: ایرانی‌ها به او به احتمال ارتباط با اطلاعات شوروی شک داشتند. با این حال، به دلیل فقدان هر گونه مدرکی، او را آزاد کردند.

...گئورک در ۱۴ سالگی متوجه شد که پدرش یک افسر اطلاعاتی شوروی است. پسر می‌خواست راه او را ادامه دهد. گئورک آندریویچ به یاد می‌آورد: «او به کیستی خود پی برد. پدر همیشه ما را تشویق می‌کرد که در راه میهن فداکاری کنیم و تا حد امکان به آن کمک کنیم.»

در فبروری ۱۹۴۰، وارطانیان ۱۶ ساله ارتباط مستقیمی با پایگاه کمیساریای خلق در امور داخلی [وزارت کشور] در تهران برقرار کرد. گئورک در کارهای مخفی امیر همکارانش شد. برای شروع، امیر موظف شد گروهی از همفکران خود تشکیل دهد.

- وارتانیان در یکی از معدود مصاحبه‌های خود گفت: «من به سرعت هفت نفر را به خدمت گرفتم. - ارمنی، لزگی، آشوری، همه در سن و سال خودم.

همل آن‌ها مهاجران از اتحاد جماهیر شوروی و تقریباً همه فرزندان افراد سرکوب شده بودند. اما آن‌ها به قول معروف، «در راه ایده» به صورت رایگان کار می‌کردند.

این گروه «سوارنظام سبک» نام داشت: پیشگامان جوان با دوچرخه در اطراف تهران می‌گشتند. در سال ۱۹۴۱، یک دختر دانش‌آموز زیبا به آن‌ها پیوست.

- گنورک آندریویچ گفت: «برادر ارمنی بزرگتر او دوست من در سوارنظام سبک خدمت می‌کرد». دو یا سه سال او را عاشقانه زیر نظر گرفتم، خیلی دوستش داشتم. او گوهر - همسر آینده من است. آن موقع حتی شانزده سال هم نداشت. او شجاع بود و هرگز از انجام هیچ کاری خودداری نمی‌کرد.

گوهر شد آنیتا. دختر به روسی، گنورک به ارمنی صحبت نمی‌کرد. ما به زبان فارسی ارتباط برقرار کردیم.

«سوارنظام سبک» درگیر نظارت خارجی بودند: شناسائی جاسوسان المانی.

مثلاً: زنرال استخدام شده ایرانی به ازای پول هنگفت، اسناد طبقه‌بندی شده «فوق سری» زیادی به افراد پایگاه اطلاعات اتحاد شوروی تحویل می‌داد. همه آن‌ها تأیید نمی‌شدند. آن‌ها را چگونه به دست می‌آورد؟ ساخته و پرداخته خودش نیست؟ معلوم شد، آره، کار خودش است.

وظیفه ما. بررسی فوری. ما مثل همیشه حاضر به یراق بودیم. نه، جنرال با هیچ کس جز ما رابطه ندارد. به سر کارش می‌رود، برمی‌گردد- و بفروشد: بسته حاوی اسناد را به افرادی از پایگاه اطلاعاتی شوروی تحویل می‌دهد. وارد شدن به خانه او به هیچ وجه ممکن نبود. مجبور شدیم از طریق داربست به خانه سه طبقه در دست ساخت در رو به روی ویلای جنرال برویم. با دوربین ویلای او را پانیدیم: جنرال از پوشه‌ای که همیشه با خود حمل می‌کرد، برگه‌های خالی با مهر «محرمانه» را بیرون می‌آورد و با خوشحالی با ماشین تحریر روی آن‌ها می‌نویسد.

جنرال براحتی اطلاعات سری اختراع می‌کرد. از سرنوشت بعدی او اطلاعی در دست نیست. همانطور که گنورک آندریویچ به خاطر می‌آورد، «افراد ما او را گرفتند».

در دو سال اول، در سایه نوجوانان، حدود ۴۰۰ (!) نفر که به طرق مختلف با اطلاعات المان مرتبط بودند، شناسائی شدند.

خُب، برگردیم به تهران سال ۴۳. در اینجا لازم است در مورد وضعیت ایران توضیحاتی ارائه کنیم (این نکات در فلم بیان نشده است).

در ماه اگست ۱۹۴۱ نیروهای اتحاد شوروی و انگلستان به خاک ایران وارد شدند. علی‌رغم اعلام رسمی بی‌طرفی، رضا پهلوی، رهبر کشور از متحدان رایش سوم به حساب می‌آمد. ایرانی‌ها هیچ مقاومتی نکردند. رضا پهلوی سرنگون شد و پسر کوچکش، محمدرضا شاهنشاه (شاه شاهان) ایران شد.

تهران برای اجلاس سال ۱۹۴۳ به این دلیل انتخاب شد که نیروهای هر «سه کشور» تقریباً به طور مساوی در اینجا حضور داشتند و از همه مهمتر، مأموران سازمان‌های اطلاعاتی شوروی و انگلیس از مدت‌ها پیش در پایتخت ایران مستقر شده بودند.

با شروع اشغال، بسیاری از المانی‌های شاغل در ایران تبعید شدند. اما نه همه. در ایران نیز مناطقی وجود داشت که عموماً تحت کنترل دولت جدید نبودند و المانی‌ها در آنجا عوامل متعددی داشتند.

از این رو، اطلاعات ما، گزارش کوزنتسوف، افسر اطلاعاتی مبنی بر حمله احتمالی به رهبران «سه کشور بزرگ» را جدی گرفت.

این چیزی است که ما (خلاف فلنماننوویسان شوروی) امروز می‌دانیم: المانی‌ها در ۱۰۰ کیلومتری تهران نیروی هوایرید پیاده کردند. خرابکاران سوار بر شتر، برای این که جلب توجه نکنند با ریش‌های حنا بسته در مدت ده روز به آرامی به پایتخت ایران رسیدند.

وظیفه این گروه پیشرو برقراری ارتباط رادیویی با برلین و سپس آماده کردن شرایط برای فرود نیروی اصلی هوایرید تروریست‌ها بود.

وارطانیان گفت: «آن‌ها با برلین ارتباط رادیویی برقرار می‌کردند، اما مسیرشان شناسائی شد. پیدا کردن این فرستنده رادیویی در تهران وسیع به عنوان وظیفه گروه ما تعیین شد. ما از عهده انجام این کار برآمدیم.»
به گفته گوهر وارطانیان، با ۱۶-۱۴ ساعت کار در شبانه روز... پیدا کردیم!

المانی‌ها بدون سر و صدا دستگیر شدند و پس از آن تحت فرمان اطلاعات شوروی و انگلیس کار کردند. اما! یکی از متصدیان رادیویی المانی موفق به پخش رمز زیر شد: «ما تحت نظر کار می‌کنیم». در المان متوجه شدند که این عملیات شکست خورده است. المانی‌ها تصمیم گرفتند گروه اصلی به رهبری اسکورزینی را اعزام نکنند. «جهش بلند» (نام رمز عملیات) شکست خورد.

از جزئیات (مثلاً میزان خطر مثلاً برای پسران) ما اطلاع نداریم. اما در مسکو از «سوارمنظام سبک» بسیار قدردانی کردند: «تشکر شخصی از امیر، خان، هایلندر...!» گئورک و گوهر خرسند و سربلند بودند!

تهران- شهر تناقضات

به گفته گئورک وارطانیان، قسمت واقعی فلم «تهران ۴۳-» این است که المانی‌ها قصد داشتند از طریق کانال‌های تجهیزات آبرسانی وارد سفارت شوند و درست در روز تولد چرچیل، ۳۰ نومبر، به عملیات تروریستی دست بزنند. وارطانیان بعدها گفت: «اما این ادعا که آن‌ها مانند قهرمان کاستالوسکی تیراندازی کردند و کشتند، یک داستان تخیلی است، این اتفاق نیفتاد. اگر یک پیشرو دست به سلاح ببرد، پس او دیگر یک پیشرو نیست، بلکه، یک نوع قاتل است.»
خُب، زوج وارطانیان گلایه‌های زیادی از سازندگان فلم تهران ۴۳- داشتند.

گوهر یادآور می‌شود: در زمان جنگ، شهر تهران مملو از جمعیت بود. بسیاری از مردم، عمدتاً افراد ثروتمند از اروپا، به این شهر روی آورده بودند. اکنون در بسیاری از فلم‌های مربوط به آن زمان، زنان برقع پوش را می‌بینم. اما آن‌ها زیاد نبودند. به عکس، خانم‌های خوش‌پوش، تعیین‌کننده فضا بودند. لباس‌های رنگارنگ و اغلب تنگ آن‌ها چشمگیر بود؛ حتی دامن‌های کوتاه می‌پوشیدند. واضح است که در حومه‌های فقیرنشین تقریباً هرگز چنین نبود.
هنگامی که زوج وارطانیان در سال ۲۰۰۰ قسماً از طبقه‌بندی خارج شد، ایگور کاستالوسکی با آن‌ها ملاقات کرد. گوهر از او خوشش آمد:

– او یک بازیگر فوق‌العاده، یک مرد مهربان است. خیلی خوب حرف زدیم... اما پرسیدم: «چرا تهران در فلم شما اینقدر کهنه است؟» آن زمان شهر زیبایی بود! و کاستالوسکی پاسخ داد که آن‌ها در باکوی قدیم فلمبرداری کردند. به او گفتم: «اما حتی در باکو هم می‌توانستند چیزهای شایسته‌تری پیدا کنند.»

روی قالیچه‌های پرنده

در زمان ما، زندگی‌نامه نیکولای دولگاپولوف، یک افسر اطلاعاتی دیگر، چیزی شبیه به جدول «تاریخ‌ها و وقایع زندگی گئورگ وارطانیان است». می‌توانیم در مورد آن صحبت کنیم.

زندگی‌نامه یک فهرست متواضعانه است. از آن استنتاج می‌شود که زوج وارطانیان کار خود را در ایران در سال ۱۹۵۱ به پایان رساندند و به اتحاد جماهیر شوروی- به ایروان بازگشتند و در آنجا وارد دانشکده زبان‌های خارجی شدند. آن‌ها دیگر زن و شوهر بودند؛ در سال ۱۹۴۶ در یک کلیسای ارمنه در تهران ازدواج کرده بودند.

همراه با آن‌ها سایر اعضای خانواده نیز به اتحاد شوروی بازگشتند.

در ایروان می‌خواستند به ما یک آپارتمان بدهند. اما پدرم نپذیرفت. او گفت که ما مردم نسبتاً ثروتمندی هستیم، همه چیز را خودمان خواهیم ساخت و از آن‌ها خواست که آپارتمان را به نیازمندان بدهند.

وارطانیان در سال ۱۹۵۵ در شعبه جهانگردی در ایروان مشغول به کار شد. پس از فارغ التحصیلی، در سال ۱۹۵۶ به این زوج اشتغال به کار در اطلاعات خارجی پیشنهاد می‌کنند. آن‌ها پس از یک دوره آموزشی کوتاه به خارج از کشور سفر می‌کنند تا وظایف خاصی را از راه‌های مخفیانه انجام دهند.

(در واقع، این قسمت از زندگی‌نامه که خود گئورگ وارطانیان بیان نموده، به پایان می‌رسد. بقیه از منابع دیگر است؛ گوهر پس از مرگ همسرش جزئیاتی را یادآوری کرد).

نخستین مقصد مأموران اطلاعات مخفی سوئیس بود. طبق افسانه، گئورگ (با اسم مستعار آنری) و گوهر ایرانی هستند، او تاجر فرش است، آن‌ها دوست صمیمی هستند، به زودی با هم ازدواج خواهند کرد. گوهر - مسؤل ارتباط با مرکز است. او ظرف دو ماه و نیم به دقت آموخته بود که چگونه قطعات یک فرستنده (از یک گیرنده رادیویی معمولی) را قبل از یک ارتباط روی هم سوار کند و در پایان ارتباط آن را از هم منفصل نماید.

ابتداء وارطانیان‌ها پس از خروج از ایران در سال ۱۹۵۱، به کشورهایی که در آن‌ها زندگی می‌کردند (طبق افسانه‌ها) سفر کردند.

ما با پاسپورت‌های قدیمی ایرانی وارد سوئیس شدیم. آن‌ها به تمدید نیاز داشتند. مشکل باید توسط خودمان حل می‌شد. گوهر یادآور شد: تصمیم گرفتیم به سفارت ایران رجوع کنیم. ما یک ماشین لوکس با راننده کرایه کردیم. ژورا همیشه شیک‌پوش بود. من بهترین لباس‌هایم را پوشیدم و زیورآلاتم را به دست و گردن آویختم. رفتیم. یک منشی بیرون آمد و پرسید: چه می‌خواهید؟ شوهرم با وقار جواب داد: می‌خواهیم با سفیر ملاقات کنیم، با وی آشنا شویم. ما به عنوان دو ایرانی ادب را رعایت می‌کنیم. سفیر بلافاصله بیرون آمد.

قهوه خوردیم و البته، صحبت‌ها حول محور ایران می‌چرخید. آن زمان زبان فارسی برای ما زبان مادری محسوب می‌شد. احساس کردیم سفیر امیدوار است. کلی حرف زدیم، صحبت کردیم... شوهرم گفت که ما باید پاسپورت‌مان را تمدید کنیم. خُب، فردا می‌آئیم خدمت‌تان. فردا! اینطور که گفت، سفیر تعجب کرد و گفت: همین امروز این کار را برای شما انجام می‌دهم. به یکی از کارمندان زنگ زد، پاسپورت ما را گرفت و رفت. ده دقیقه بعد پاسپورت‌ها را آورد و گفت: «با عرض پوزش، محل تولد شما رشت است...».

جالب است، که محل تولد گئورگ راستوف ذکر شده بود که با نوشته فارسی کاملاً مشابه است. گئورگ تأیید کرد: بله، بله، رشت. کارمند: و روی پاسپورت هم «رشت» نوشته شده است.

و برای این که بار مهمانان سفیر را سنگین نکند، دیپلمات کمکی رفت، آن را دوباره اصلاح کرد و گذرنامه‌های جدید ما را آورد و به جای راستوف که برای ما کاملاً خطرناک بود، رشت نوشته شده بود. تصور کنید چقدر خوش شانس بودیم!

البته وارطانیان‌ها شانس آوردند. اولاً، آن‌ها هرگز افساء نشدند و ثانیاً، اغلب آن‌ها در مکان و زمان مناسب فعالیت کردند. مثلاً، در ماه مه ۱۹۶۸، در پاریس - در تجمع دانشجویان انقلابی.

از خاطرات گوهر وارطانیان:

ناگهان دیدم: مردم دست به دست هم داده و به شکل دایروی با هم می‌رقصند. یک ثانیه - و ژورای من با عجله به آنجا رفت و با آن‌ها رقصید، و گروه رقص‌کنان به داخل یک اداره دولتی رفت.

رهبری فرانسه موافقت کرد که با دانشجویان مذاکره کند. فقط رقصندگان اجازه حضور در جلسه با رهبری کشور را داشتند و بقیه (از جمله، من - گوهر) اجازه ورود نداشتیم.

- من به جمع در حال رقص نرسیدم. اما او فوراً رسید. بی‌تردید، همه چیز طبیعی است. و برای تجارت بسیار مفید است. او داخل بود، همه چیز را دید، همه چیز را شنید.

خانواده وارطانیان اوایل دهه ۱۹۷۰ را در ایتالیا گذراند. یوری دروزدوف (سرلشکر اطلاعات خارجی، که در سال ۱۹۹۱-۱۹۷۹ ریاست اطلاعات مخفی را بر عهده داشت) در خاطرات خود در این باره می‌نویسد:

دریاسالار استنسفیلد ترنر، فرمانده کل نیروهای مسلح ناتو در جنوب اروپا از سپتامبر ۱۹۷۵ و رئیس سازمان سیا از سال ۱۹۷۷، جزو آشنایان آن زمان گنورک وارطانیان بود.

درزودوف توضیح می‌دهد:

وارطانیان‌ها با مسائل هسته‌ای سروکار نداشتند. دیگران این کار را کردند. آن‌ها بیشتر به حرفه واقعی خود - تجارت فرش وابسته بودند. روی همین فرش‌ها بود که با شخصیت‌های بلندپایه آمریکایی ارتباط برقرار کردند.

به گفته وارطانیان، او یک تاجر موفق بود، برای خودکفائی کار می‌کرد و جایگاه والائی در جامعه داشت: تاجر بودن راحت است. می‌توان در مورد اسرار اقتصادی سایر کشورها به افراد علاقه‌مند صحبت کرد و به ازای آن، اطلاعات دارای ماهیت سیاسی دریافت کرد. از این گذشته، من به عنوان یک تاجر، به اطلاعاتی در مورد زندگی سیاسی در یک کشور خاص نیاز داشتم. اگر پول سرمایه‌گذاری کنم، چه می‌شود؟ در عرض پنج سال ناپدید می‌شود؛ اگر ناگهان انقلابی رخ داد؛ و سؤالات یک تاجر موجب ایجاد شک نمی‌شود.

خوب، همانطور که واضح است، فرش فقط در اتحاد جماهیر شوروی مورد تقاضا نبود. به گفته درزودوف، روزی هانری با هوپیمای آدمیرال ترنر به امریکا پرواز کرد تا مأموریتی را به پایان برساند! البته نه برای فروش فرش. بلکه به لطف فرش.

- گوهر درباره ترنر گفت: «آری، ما او را خوب می‌شناختیم. اگر چه با او دوست نبودیم، اما رفتار ما با هم دوستانه بود. با وی دیدار کردیم و می‌توانستیم در مهمانی‌ها با او صحبت کنیم. خدماتی ارائه می‌کرد. ما می‌دانستیم چگونه نشان دهیم که به هیچ چیز احتیاج نداریم، ما ثروتمندیم. این را باید به دیگران القا می‌کردیم.

این زوج شاد و با توانائی ارتباطگیری آسان، اعتماد وزرای ایتالیائی و حتی رئیس جمهور ایتالیا را کسب کردند. وارطانیان‌ها در مارچ ۱۹۷۸، زمانی که بریگادهای سرخ، آلدو مورو، نخست وزیر سابق ایتالیا و رئیس حزب با نفوذ را ربودند، در رُم بودند.

خود گئورک و ارطانیان گفت:

«تمام قوای دولتی به جست و جوی جنایتکاران مشغول شدند. آن‌ها مرا در یک پست بازرسی پولیس متوقف نمودند و مدارکم را بررسی کردند: صندوق عقب را باز کنید! بدون این که از ماشین پیاده شوم، کلید را دادم. باز کردند، واریسی کردند، و سپس من به راهم ادامه دادم. پست بازرسی بعدی نیز دقیقاً به همین ترتیب. و ناگهان: «از ماشین پیاده شوید!» پیاده شدیم و دیدیم که اسلحه‌ها را به سمت ما نشانه رفته‌اند. پولیس با اشاره به صندوق عقب پرسید: «این چیست؟!» دیدم که یک مسلسل آنجا است...

از من پرسیدند: این مال کیست؟ من با آرامش گفتم که این را تو به آنجا انداختی - مال من نیست. اما اوضاع متشنج بود. یک سیاستمدار بزرگ ربوده شده و نیروهای دولتی در جست و جوی او هستند... و ناگهان یک پولیس از پست اول سوار بر موتور سیکلت، آژیرکشان و با چراغ‌های روشن به سمت ما آمد. معلوم شد او هنگام بازرسی مسلسلش را در صندوق عقب ماشین من جا گذاشته و فراموش کرده است. می‌فهمید؟! سهل‌انگاری آشکار: فراموش کردن اسلحه هنگام بازرسی! قضیه، البته که داستانی است. اما اولش فکر کردم دارند تحریک می‌کنند، بازی در می‌آورند! اینجاست که باید خونسردی خود را حفظ کرد...

البته در آن صورت هم بی‌گناهی خود را ثابت می‌کردیم. اما به حساب کلی جنگ اعصاب و تمرکز توجهات به روی ما، توجهاتی که برای هر فرد اطلاعاتی کاملاً نامطلوب تمام می‌شد.

هانری - قهرمان اتحاد شوروی

گزارش‌های ارطانیان در مورد زندگی سیاسی اروپای غربی بسیار ارزشمند بودند. یک بار یوری آندروپوف، رئیس کمیته امنیت ملی اتحاد جماهیر شوروی پرسید: «درجه هانری چیست؟» به وی گفتند: درجه نظامی ندارد. آندروپوف پیشنهاد کرد فوراً وضعیت را اصلاح کنند. به این ترتیب، در سال ۱۹۶۸، به ارطانیان اولین درجه نظامی - سروان - اعطا شد. او در سال ۱۹۸۴ به درجه سرهنگی ارتقاء یافت و همان وقت عنوان قهرمان اتحاد جماهیر شوروی به وی اعطا گردید.

گوهر و ارطانیان به دریافت نشان پرچم سرخ نبرد مفتخر شد.

ارطانیان گفت، زمانی که از این موضوع مطلع شدیم، بهترین شراب را در رستوران سفارش دادیم. شادی ما بزرگ و غیرمنتظره بود! ما چندین سال کار کرده‌ایم. ۶۰ سالگی را پشت سر گذاشت‌ایم. ما اصلاً خسته نشده‌ایم، اما تصمیم گرفتیم که از سرگردانی دست برداریم. مگر نمی‌شود در آرامش زندگی کرد؟ از این گذشته، دریافت عنوان قهرمانی نه تنها بالاترین افتخار است، بلکه یک خطر بالقوه نیز هست. این خبر ممکن است به بیرون درز کند... قهرمان ناشناس، افسر اطلاعات مخفی - او کیست، اهل کجاست؟ آژانس‌های ضد جاسوسی سایر کشورها می‌توانند در این باره به جست و جو و تحقیق بپردازند. و در مرخصی بعدی، وقتی در سال ۱۹۸۴ به اتحاد شوروی رسیدیم، خواستیم به آرامی برگردیم.

آن‌ها در سال ۱۹۸۶ به خانه بازگشتند با دو چمدان در دست. به گزارش گوهر، همه آنچه که از طریق کارآفرینی صادقانه به دست آورده بودیم، در آنجا باقی ماند: ماشین‌های لوکس، تلویزیون و سایر اثاثیه.

ما ویلا نداشتیم: زیرا، بعد از دو یا سه سال خدمت در یک کشور، باید به کشور دیگری می‌رفتیم.

گئورک و گوهر با احتساب دوره فعالیت در ایران، ۴۵ سال در خارج از کشور گذراندند. اگر بر حسب امتیاز حساب کنیم (هر سال، سه سال)، یعنی بیش از ۱۲۰ سال.

احتمالاً دیر یا زود، هر مأمور مخفی این سؤال را خواهد پرسد: همه این‌ها چرا؟ چرا من به چنین فداکاری تن می‌دهم، شغل خود را به عنوان یک دانشمند رها می‌کنم (چنین مواردی وجود داشته است)، فرزندان را جا می‌گذارم (وارطانیان‌ها از بچه‌دار شدن خودداری کردند)؟ پاسخ‌ها متفاوت است.

گوهر چنین گفت:

– کار ما هیجان‌انگیز است. می‌خواهید زندگی کنید تا کار کنید، کار می‌کنید... می‌بینید: کار شما سودمند است - یعنی نمی‌توانید متوقف شوید.

وقتی من جوان بودم خیلی چیزها متفاوت بود. مام میهن یعنی چه، نیاز به توضیح ندارد. آن‌ها حاضر بودند به خاطر وطن به هر کاری تن دهند. برادرم را که با ژورا در «سوارانظام سبک» خدمت می‌کرد، در تهران تفتیش کردند. ما حدس زدیم که ممکن است سراغ ما هم بیایند، چیزی پیدا کنند. چیزهای شک برانگیز را مخفی کردیم، اما ما مجسمه نیم تنه ستالین را نشکستیم. آن‌ها همه جا را جست و جو کردند و نگذاشتیم آن را پیدا کنند. آن را در یک قفسه دوردست در دخل دیوار پنهان کرده بودیم. ایمان چنین بود.

گنورک وارطانیان در ۱۰ جنوری سال ۲۰۱۲ در سن ۸۷ سالگی درگذشت. نخست وزیر، ولادیمیر پوتین برای وداع با افسر اطلاعاتی افسانه‌ای اتحاد جماهیر شوروی به گورستان تریه‌کوروفسکویه پایتخت آمده بود. وارطانیان را شخصاً می‌شناخت.

بعداً پوتین از بیوه وارطانیان حمایت کرد و به دیدار او آمد. گوهر لوونونا در سال ۲۰۱۹ درگذشت.

من هم افتخار ملاقات با وارطانیان‌ها را داشتم: در سپتامبر ۲۰۱۱ در تئاتر موزیکال راستوف، در کنسرت به مناسبت روز شهر.

از افرادی که شهروند افتخاری راستوف-روی-دُن را همراهی می‌کردند (این عنوان در سال ۲۰۰۹ به وارطانیان اعطا شد) خواستند که سوالات غیرضروری نپرسند. با او در مورد زادگاه صحبت کردم.

– از سال ۱۹۵۱، چهار بار به راستوف سفر کرده‌ام. به خانه‌ای رفتم که زمانی خانواده ما در آن زندگی می‌کرد. پدرم قبل از انقلاب آن را خریده بود. خانه دو طبقه، در خیابان براتسکی، شماره ۸۱. ما از آنجا خارج شدیم؛ من در آنجا به دنیا آمدم: برای به دنیا آمدن نوزادان یک ماما کمک می‌کرد. در آن زمان افراد کمی به زایشگاه مراجعه می‌کردند. ...وقتی از ایران برگشتم، اولین کاری که کردم سفر به راستوف بود. بعدها مستأجرانی در آن خانه زندگی می‌کردند که مرا در شش سالگی می‌شناختند. «اوه، ژورا آمده است!» بیایید کلوچه و پای درست کنیم. می‌گفتند: «صاحب خانه آمده است. سقف ما چکه می‌کند، باید تعمیر شود».

– این بار چطور استقبال کردند؟

– خیلی خوب استقبال کردند. بله، مثل همیشه با شکایت. می‌گویند پارکت خانه اشکال دارد. به آن‌ها گفتم: به هر کس اجاره‌بها می‌پردازید، از او بپرسید...».

(۱) - [سوارانظام سبک]: به نیروهای سواره‌ای گفته می‌شود که طی قرون مختلف از آن‌ها برای مقاصد نظامی استفاده می‌شده است. این گروه در قیاس با سوارانظام سنگین که برای حملات اصلی به کار می‌رفتند، برای گشت‌زنی، دیدبانی، حملات کوچک یا ضربتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. [م. شیری].

مأخوذ از: [ساوتسکایا راسیا](#) - روسیه شوروی، وبسایت حزب کمونیست فدراسیون روسیه

۳ اسفند - حوت ۱۴۰۲